

شورش بساسیری و پی آمدهای آن برای شیعیان بغداد*

سیدمحمد حسین منظورالاجداد**

چکیده

شورش ارسلان بساسیری، سخت‌گیری بیشتر بر شیعیان ساکن بغداد را در پی داشت و منجر به فرار فقیه امامی مذهب - شیخ طوسی - از بغداد شد. همچنین سیطره یازده ماهه این امیر ترک بر بغداد، اسارت خلیفه عباسی - القائم بامرالله - اعدام وزیر او و خطبه خواندن و سکه زدن به نام المستنصر بالله خلیفه فاطمی مصر در پایتخت عباسیان را به دنبال داشت. سرکوب این شورش از سوی طغرل سلجوقی، به تغییر مناسبات خلیفه و سلطان منتهی شد، آخرین فرصت فاطمیان برای سیطره بر عراق را از بین برد و موجب پدید آمدن خسران فرهنگی برای شیعیان گردید.

بررسی پیشینه تاریخی بساسیری، چگونگی شورش او و پی آمدهای آن موضوع این مقاله است.

کلید واژه‌ها: بساسیری، القائم بامرالله، ابن مسلمه، طغرل، شیخ طوسی، کرخ، شیعیان.

*** این مقاله برگرفته از رساله دکتری نگارنده با عنوان امامیه در عصر سلجوقیان (۴۲۹ - ۵۸۹ ق.)، دانشگاه تربیت مدرس است به راهنمایی استاد دکتر سیدهاشم آقاجری و مشاوره‌ی استادان دکتر صادق آئینه‌وند و هادی عالم‌زاده.

ابوالحارث ارسلان بن عبدالله بساسیری، در زمان خلافت القائم بامرالله خلیفه عباسی^۱، از سرداران ترک متیم بغداد بود که به تدریج اعتماد خلیفه را نسبت به خود جلب کرد، و از دیگر سپهسالاران چندان برتری یافت که به نوشته دانشور هم - روزگارش خطیب بغدادی^۲، بر منابر عراق و اهواز و اطراف آن، نام وی در خطبه می آمد.^۳ گفته شده که وی در آغاز از غلامان امیربویه بهاءالدوله^۴ بود؛ اما ابن - خلکان که این سخن در نوشته اوست، خود در این مورد تردید داشته و با نوشتن «والله اعلم» از خویشتن سلب مسؤلیت کرده است.^۵

شهرت «بساسیری»، وی از آن روی نوشته اند که نخستین سرور او یکی از بزرگان فسا - شهری در فارس - بود، در زبان عربی، منسوب بدان شهر، فسوی خوانده می شود، این گمان ادامه یافته گفته اند که فارسیان در نسبت به آن شهر بساسیری (و در عربی، بساسیری) به کار می برند.^۶ قاضی نورالله شوشتری در همین مورد می افزاید که: چون فسا از نواحی گرمسیر فارس است، با حذف بخشی از واژه گرمسیر، ترکیب بساسیری به دست آمده در تعیین نسبت افراد به آن شهر، به کار می رفت.^۷

پیشینه‌ی خدمتی او تا زمان رسیدن به سرداری، روشن نیست. از گزارش ابن - اثیر^۸ برمی آید که بساسیری از حدود سال ۴۲۴ قمری، به عنوان یکی از امرای ترک مطرح بود. ابن اثیر در گزارش حوادث سال ۴۲۵ قمری، نوشته است که: در این سال، ثابت بن علی از خاندان مزید - امیران شیعی مذهب عراق - با برادر خود دبیس درگیر شد، از بساسیری کمک خواست و با یاری او توانست برادر را شکست دهد و بر قلمرو او دست یابد، اما دبیس هم پیمانانی یافت و با برادر خود جنگید و پس از کشته شدن عده‌ای از طرفین با او صلح کرد و بر قلمرو خود حاکم شد و ناحیه‌ای را به برادر سپرد. خبر این مصالحه به بساسیری رسید و او به بغداد بازگشت و در همان سال مأمور حفاظت از بخش غربی بغداد در برابر دراز دستی عیاران شد.

در طی سال‌های بعد، وی در خدمت امیران بویه حاکم بر بغداد بود و نخست به جلال الدوله^۹ و سپس به ابوکالیجار^{۱۰} خدمت کرد و آنگاه از یاوران ملک رحیم^{۱۱} شد و در سال ۴۴۴ قمری، به فرمان همین امیر بویه، بصره را تصرف کرد و حکومت آن خطه را به دست گرفت.^{۱۲} در این زمان وی امیری مقتدر و ثروتمند بود

که روستای آباد یادوریا در ناحیه غربی بغداد^{۱۳} تنها یکی از اقطاعات او محسوب می شد.^{۱۴}

در سال ۴۴۵ قمری، بساسیری به جنگ راهزنان کرد و عرب رفت^{۱۵} و در محرم سال ۴۴۶ قمری، به هنگام شورش سپاهیان مقیم بغداد بر وزیر ملک رحیم که حقوق آنان را نمی پرداخت، بساسیری که مخالف این شورش بود به دارالخلافه رفت و کوشید وزیر را که پنهان شده بود بیابد. سرانجام وزیر از نمانگاه به درآمده با فروش اموال خود پول لازم برای پرداخت حقوق سپاهیان را فراهم آورد.^{۱۶} این شورش به اقتدار بساسیری لطمه زد چندان که چون در رجب همان سال دو تن از مخالفان او پنهانی وارد بغداد شدند، او اجازه نیافت آنان را دستگیر کند و بسیار آزرده خاطر شد. در این ماجرا، او ابن مسلمه وزیر خلیفه را مقصر می دانست، لذا به مقابله برخاسته، مانع عبور کشتی یکی از وابستگان وزیر گردید و خواست که کشتی بان، مالیات عبور و مرور بپردازد. سپس ماهانه خلیفه، ابن مسلمه و اطرافیان آنان را از عواید دارالضرب قطع کرد و قصد داشت محله ای را که خانه مخالفانش در آن بود بسوزاند، اما او را پند دادند و از این کار منع نمودند. دشمنی بین امیر ترک و دستگاه خلافت از رجب تا ذیحجه سال ۴۴۶ قمری دوام آورد. در ماه ذیحجه همان سال به شهر انبار یورش برد و این شهر را تصرف کرد و بر ابوالغنائم یکی از دشمنان که عدم تحویل وی بدو از جانب خلیفه، موجب تیرگی روابط او با خلیفه شده بود، دست یافت، اما او را نکشت و آزاد کرد.^{۱۷}

در ربیع الاخر سال ۴۴۷ قمری بساسیری در واسط به سر می برد که گروهی از اهل سنت بغداد، به امر معروف و نهی منکر برخاستند و اقدام به مصادره ی کشتی حامل شراب او کردند. این کار، مجدداً کینه و دشمنی بین سردار ترک و وزیر خلیفه را برانگیخت، بساسیری، فتوهای علمای حنفی مذهب را به دست آورد که چون ظروف شراب متعلق به مردی مسیحی - صاحب کشتی - بوده، تصرف در آنها و دور ریختن شراب درون آنها، درست نبوده است. ابن مسلمه به این فتواها اعتنایی نکرد و سپاهیان ترک را وادار نمود که به ابراز دشمنی با بساسیری و ناسزاگویی به وی بپردازند. ترکان نیز از سر حسدورزی به جاه و مقام بساسیری، چنین کردند و ابن ماجرا تا رمضان همان سال ادامه یافت. در ماه رمضان، ترکان، اجازه خلیفه را به دست آوردند و خانه های بساسیری و مایملک او را در بغداد غارت کردند و زنان و

وابستگان او را آواره ساختند. آن‌گاه ابن مسلمه صراحتاً بساسیری را به همدلی و نامه‌نگاری با مستنصر خلیفه فاطمی مصر^{۱۸} متهم ساخت و نزد خلیفه چندان از وی بدگفت که رابطه سردار ترک با خلیفه قائم، غیر قابل اصلاح گردید.^{۱۹} به باور خطیب بغدادی، گواهی دادن عده‌ای از سپاهیان بساسیری نزد خلیفه مبنی بر این که وی قصد حمله به دارالخلافه و غارت آنجا را داشته، قائم را به این نتیجه رساند که دیگر نمی‌توان به بساسیری اعتماد کرد.^{۲۰} در این هنگام طغرل سلجوقی نیز همراه سپاهیان خود به بغداد نزدیک می‌شود.

طغرل، پیش‌تر آوازه در انداخته بود که قصد حج دارد و پس از آن می‌خواهد با فاطمیان حاکم بر مصر و شام بجنگد، اما چون به نزدیک بغداد رسید، نامه‌ای به خلیفه نوشت و اجازه خواست تا با وی دیدار کند. خلیفه به اکراه با این خواسته موافقت کرد.^{۲۱} گزارش المؤید فی الدین داعی اسماعیلی، که مدتی بعد در شورش بساسیری نقشی اساسی داشت، از توافق محرمانه طغرل با امپراتور روم شرقی برای تقسیم متصرفات فاطمیان،^{۲۲} حاکی از آن است که طغرل در آغاز واقعاً قصد داشت به حج و جنگ با فاطمیان رود، اما ابن مسلمه وزیر خلیفه که خواهان برانداختن سیطره آل بویه بر بغداد بود^{۲۳} او را تشویق کرد که به بغداد بیاید. گزارشی در دست است حاکی از آن که: ابن مسلمه به طغرل وعده داد در صورت آمدن به بغداد سیصد هزار دینار به او خواهد پرداخت؛ اما تنها یکصد و هشتاد هزار دینار از این مبلغ را - آن هم از غارت مایملک بساسیری - به او پرداخت.^{۲۴} دشمنی شدید مردم بغداد اعم از شیعه و سنی با ابن مسلمه که در شرح ماجرای قتل او به آن اشاره خواهد شد، گواه دیگری بر این است که مردم هم‌روزگار او، وی را عامل دعوت طغرل به بغداد می‌دانستند، از این رو باید با تردید به گزارش تاریخ‌نگارانی که دعوت طغرل برای حضور در بغداد را به خلیفه قائم نسبت داده‌اند، نگریم.^{۲۵}

ملک رحیم بویه که در واسط به سر می‌برد، با شنیدن خبر نزدیک شدن طغرل به بغداد، عازم این شهر شد. خلیفه از او خواست که بساسیری را از خود دور سازد و به بغداد نیارد. ملک رحیم نیز چنین کرد و به باور ابن اثیر، جدایی ملک رحیم از بساسیری از عوامل مهم تسلط طغرل بر بغداد و اسارت خود ملک رحیم بود.^{۲۶} اگرچه با توجه به قدرت رو به گسترش سلجوقیان، هم‌نوایی کامل با نظر ابن اثیر، دشوار است؛ اما حوادث بعد از ورود طغرل به بغداد و شورش و جنگ مردم با سپاه

او که به سبب عدم همراهی ملک رحیم با مردم، به شکست انجامید،^{۲۷} نشان‌گر آن است که سخن ابن اثیر چندان نیز دور از واقع نیست. به نظر می‌رسد ابن مسلمه برای رسیدن به هدف خود؛ یعنی بر انداختن سیطره آل بویه، بسیار زیرکانه عمل کرد. وی نخست بر آن شد که بساسیری را از صحنه سیاست حذف کند و آل بویه را از حمایت و یاری این امیر قدرتمند نظامی محروم سازد. برای رسیدن به این مقصود، ابن مسلمه ابتدا بساسیری را به ابراز دشمنی با خلیفه تحریک کرد، سپس متهم به نامه‌نگاری با مستنصر فاطمی ساخت، خلیفه قائم را سخت بیمناک نمود و وادار به صدور دستور غارت خان و مان بساسیری کرد. آن‌گاه به دعوت از طغرل پرداخت^{۲۸} و در نهایت بین ملک رحیم و بساسیری جدایی انداخت و راه طغرل را برای تصرف بغداد هموار ساخت.

در این جا یادآوری این نکته به جاست که تمایلات شیعی بساسیری به عنوان سرداری پرورده بویه‌یان برکسی پوشیده نبود. در سال ۴۴۵ قمری^{۲۹}، وی فرمان داد آرامگاه دو امام دهم و یازدهم امامیه در سامراء، تعمیر شود. گنبد مرقد آنان مرمت و صندوق روی هر قبر تعویض گردد و دو ضریح برای آن‌ها تدارک دیده شود.^{۳۰} اقدام بساسیری به این کار، نشان‌گر هم‌دلی او با امامیه است. اعترافات مؤید فی الدین نیز که خود عامل پیوند بین بساسیری و فاطمیان بود نشان می‌دهد که ارتباط او با فاطمیان پس از گریختن از عراق و ورود به شام صورت گرفت^{۳۱}. بنابراین نمی‌توان سخن ابن مسلمه را پذیرفت که به هنگام اقامت بساسیری در بغداد و واسط، او را متهم به نامه‌نگاری با مصریان کرده بود.

بساسیری و پیوند با فاطمیان

بساسیری از ملک رحیم جدا شده، نزد نورالدوله دبیس امیر مزیدی رفت که پیوند سببی با او داشت و پیش‌تر به سال ۴۴۴ قمری، نواده بساسیری به همسری پسر دبیس درآمده بود^{۳۲}، اما نزد او نیز نماند و به رَجبه مالک در شام رفت که صد فرسنگ با بغداد فاصله داشت^{۳۳} و در همین شهر بود که نامه مؤید فی الدین داعی اسماعیلی به او رسید و وی به پیروی از مستنصر دعوت شد^{۳۴}. بساسیری که سودای انتقام گرفتن از وزیر و خلیفه قائم در سر می‌پروراند، از دریافت نامه مؤید شاد شده در پاسخی که به او داد مال و مرکب و سلاح طلبید. این همه، آماده‌گردید

و به همراه مؤید نزد بساسیری فرستاده شد. نوشته‌اند که مستنصر پانصد هزار دینار نقد، معادل همین مبلغ لباس، پانصد اسب، ده هزار کمان، هزاران شمشیر و تعداد زیادی نیزه و تیر برای بساسیری فرستاد.^{۳۵} دریافت پول و تجهیزات به بساسیری امکان داد که سپاهی فراهم آورد. از سوی دیگر طغرل نیز به سبب همراهی سربازان ترک مقیم بغداد با شورش مردم ضد سلجوقیان، اقطاع آنان را گرفت و آنان را از خدمت نظامی محروم ساخت.^{۳۶} گذران زندگانی این سپاهیان از راه خدمت نظامی بود و با محروم شدن از وسیله معاش چاره‌ای جز پیوستن به بساسیری نداشتند و به رغم ممانعت ابن مسلمه و فرمان او به قتل ۲۰ تن از آنان^{۳۷} به سوی بساسیری که اینک می‌توانست مواجب آنان را تامین نماید، به راه افتادند. امیر مزیدی دبیس نیز که در آغاز تبعیت از طغرل را پذیرفته بود به سبب بدرفتاری عمیدالملک کندری، وزیر طغرل با وی^{۳۸} از سلجوقیان گسست و به تشویق مؤید فی‌الدین^{۳۹} به بساسیری پیوست و از مستنصر سیصد هزار دینار پاداش گرفت.^{۴۰}

غارتگری سپاهیان طغرل و تعدی آنان به جان و مال و ناموس مردم عراق^{۴۱} موجب بیزاری آنان از سلجوقیان و آمادگی برای پذیرش دعوت داعیان فاطمی شد و از این رو در سال ۴۴۸ قمری، در واسط، کوفه و نواحی شمال و جنوب بغداد خطبه به نام مستنصر فاطمی خوانده شد^{۴۲} و تلاش‌های مؤید برای جلب نظر حاکم حلب نیز به نتیجه رسیده در سال ۴۴۹ قمری، در حلب نیز به نام مستنصر خطبه خواندند.^{۴۳}

بساسیری و جنگ با سلجوقیان

پیوستن دبیس به بساسیری موجب افزایش قدرت او شد و بیزاری عمومی از سلجوقیان، به آن دو امکان داد که در شوال سال ۴۴۸ قمری، نزدیک سنجار با سپاهیان قتل‌مش و قریش بن بدران حاکم موصل که هم پیمان سلجوقیان بود بجنگند و آنان را به سختی شکست دهند. قریش به دبیس که شوهر خواهر او بود^{۴۴} پناه برد و خلعت مصریان پوشید و قتل‌مش به بغداد نزد طغرل گریخت. بساسیری و دبیس موصل را به تصرف خود درآوردند و به نام فاطمیان خطبه خواندند. خبر این واقعه وقتی به بغداد رسید که به فرمان ابن مسلمه؛ کاتب بساسیری، به قتل رسیده بود.^{۴۵}

تصرف موصل از سوی بساسیری، موجب نگرانی طغرل گردید و او در ذیقعه سال ۴۴۸ قمری، بعد از آن که عمال دار الخلافه، همسر، کنیز و دختر بساسیری را تحویل گماشتگان او دادند،^{۴۶} برای باز پس گرفتن موصل از بغداد خارج شد. حمله طغرل به موصل با موفقیت همراه بود، بساسیری گریخت و دبیس و قریش با میانجی‌گری هزار اسب از امرای کرد همراه طغرل، تسلیم وی شدند و به فرمان طغرل در حکومت مناطق زیر سلطه خود ابقا گردیدند.^{۴۷} طغرل قصد عزیمت به دیار بکر و تصرف آن شهر را داشت که، برادر ناتنی او ابراهیم ینال با لشکری به یاری او رسید و نخست عمیدالملک کندی را به سبب آنکه بین طغرل و امرای عرب روابط نیکویی برقرار کرده بود، سرزنش کرد^{۴۸} چون این خبر به قریش حاکم موصل رسید او که به سبب حضور لشکر طغرل در سرزمین‌های خود نمی‌توانست به آباد کردن خرابی‌های ناشی از این لشکرکشی پردازد، نزد بساسیری گریخت که پس از فرار از برابر طغرل، به رحبه رفته بود. اما دبیس به ولایت خود - جامعین در محل حله بعدی - بازگشت و آن ناحیه را به سبب شیوع و باویران و خالی از سکنه یافت.^{۴۹}

طغرل نیز هدایای حاکم دیار بکر را پذیرفت و با وی صلح کرد و پس از کشتار مردم و غارت سنجار به بغداد بازگشت و در روز شنبه بیست و پنجم ذیقعه سال ۴۴۹ قمری، به دیدار خلیفه نائل شد و از سوی او لقب «ملک المشرق و المغرب» را دریافت کرد.^{۵۰}

پس از گریختن قریش به رحبه، طغرل امارت موصل را به ابراهیم ینال واگذار کرده. ابراهیم ینال با مردم موصل به خوبی رفتار کرد^{۵۱} و به نامه‌نگاری با بساسیری و قریش پرداخت. فرستاده ابراهیم با لباس صوفیان رفت و از بساسیری و قریش خواست که تسلیم شوند و سروری سلجوقیان را بپذیرند؛ اما وی ماموریتی دیگر نیز داشت و آن یاری گرفتن از مصریان برای شورش علیه طغرل بود. در این هنگام مؤید فی الدین در حلب به سر می‌برد و رسول ابراهیم را نزد او فرستادند. مؤید به این فرستاده اطمینان خاطر داد که مصریان از ابراهیم ینال پشتیبانی خواهند کرد.^{۵۲} ابراهیم ینال، موصل را ترک کرد و عازم ایران شد. طغرل وی را به بغداد خواند و کوشید تا موجبات رضایت خاطرش را فراهم آورد.^{۵۳} در پی خروج ابراهیم از موصل، قریش و بساسیری به این شهر حمله بردند. شهر به تصرف آن دو درآمد؛

ولی سپاهیان سلجوقی مقیم آن قلعه تسلیم نشدند و چهار ماه مقاومت نمودند و تنها پس از آن که قریش آنان را به جان امان داد قلعه را وانهادند. بساسیری قلعه را با خاک یکسان نمود و چون خبر یافت که طغرل، عازم تصرف موصل شده مجدداً این شهر را ترک کرد. طغرل به همراه ابراهیم ینال عازم موصل شد و در روز جمعه ۲۶ رجب سال ۴۵۰ قمری، به آن شهر رسید^{۵۴} و چون کسی را در آن جا نیافت در پی قریش و بساسیری عازم نصیبین شد، در این هنگام ابراهیم ینال و یارانش از وی جدا شدند و عازم همدان گردیدند.^{۵۵} گفته شده که دستگیری یکی از جاسوسان ابراهیم، موجب آگاهی یافتن ابن مسلمه از پیوند ابراهیم با مصریان شد و چون این خبر به ابراهیم رسید و دانست که روابطش با فاطمیان آشکار شده، قصد خود را برای شورش بر علیه طغرل عملی ساخت.^{۵۶} طغرل نیز در پی برادر عازم همدان شد و زودتر از وی به این شهر رسید^{۵۷} اما چون بیشتر سپاهیان به ابراهیم پیوسته بودند و یارانش اندک بودند، در محاصره سپاهیان ابراهیم قرار گرفت.

طغرل از میانه راه، همسر و وزیر خود را به بغداد فرستاده بود و چون همدان در محاصره قرار گرفت از سپاهیان ترک مقیم بغداد یاری خواست و سپاهیان نیز که حاضر به فرمانبری از وزیر طغرل نبودند بغداد را ترک کردند.^{۵۸} تخلیه شهر از سپاهیان، موجب آشفتگی اوضاع بغداد شد و بیم خلیفه و وزیر او از حمله بساسیری به بغداد موجب شد که آنان از دبیس مزیدی بخواهند به بغداد بیایند. دبیس چنین کرد و به همراه صد سوار روز دوشنبه دوم ذیقعد سال ۴۵۰ قمری، وارد بغداد شد و در برابر دارالخلافه اردو زد. دو روز بعد عمیدالملک کندی از بیم همسر طغرل که قصد دستگیری او را داشت، به دبیس پناهنده شد. عمیدالملک قصد پیوستن به طغرل داشت، اما خلیفه از بیم هجوم بساسیری، مانع از عزیمت او می شد و همسر طغرل این تعلل را نبخشود، می خواست او را دستگیر کند که وی گریخت و به دبیس پناه برد و همراه او از بغداد خارج شد و به اهواز نزد هزاراسب رفت و پس از پیروزی طغرل بر ابراهیم ینال نزد سلطان سلجوقی آمد.^{۵۹}

پس از پناهنده شدن کندی به دبیس، همسر طغرل برای پیوستن به طغرل از بغداد خارج شد و به گاه عزیمت، ترکان همراه او محل استقرار سلاطین در بغداد (دارالمملکه) را غارت کردند. پس از رفتن همسر طغرل معلوم شد که ورود بساسیری به بغداد نزدیک است. دبیس از خلیفه و وزیر او خواست که به همراه او

از شهر خارج شوند. خلیفه تعلل کرد و دبیس که از انتظار خسته شده بود از شهر خارج شد. و به امید پیوستن خلیفه و وزیر به خود؛ در نزدیک نهروان، در کنار نهر دیاله^{۶۰} چادر زد. در پی خروج دبیس از بغداد، اوضاع آن شهر آشفته تر شد. از مردم خواستند که به بخش شرقی شهر در آن سوی دجله بروند. عبور زنان و کودکان از پل ها، با دشواری همراه بود و ناآرامی شهر به حدی رسید که روز جمعه ششم ذیقعد سال ۴۵۰ قمری، به سبب عدم حضور خطیب نماز جمعه، در مسجد اصلی شهر، یعنی جامع منصور برگزار نشد.^{۶۱}

ورود بساسیری به بغداد

روز یکشنبه هشتم ذیقعد بساسیری و قریش به بغداد رسیدند. همراهان بساسیری چهار صد تن ژنده پوش بودند و قریش دویست سوار در اختیار داشت.^{۶۲} مردم محله شیعه نشین کرخ به استقبال بساسیری رفتند و از وی خواستند که از میان محله آنان بگذرد. وی پذیرفت و از میان آن محله در حالی عبور کرد که طلا و نقره بر سرش نثار می کردند و ابراز شادمانی می نمودند؛ سپس در کنار راه آب روایا خیمه زد. قریش در کنار راه آب محله باب البصره، محله مجاور کرخ، ساکن شد. بساسیری پرچم هایی با خود داشت که نام مستنصر با عنوان «الامام المستنصر بالله ابوتیمم معد امیر المؤمنین» بر آنها نوشته بود. وی عیاران و روستانشینان اطراف بغداد را گرد آورد. به غارت دارالخلافه تشویق کرد. مردم کرخ نیز از فرصت حضور بساسیری در بغداد سود جسته، به محله باب البصره حمله بردند و بیشتر خانه های آن محله را غارت کردند. آنان همچنین در اذان، شعائر شیعی را ظاهر کردند و «حی علی خیر العمل» گفتند.^{۶۳}

روز جمعه سیزدهم ذیقعد در جامع منصور، خطبه به نام مستنصر خوانده شد. در طی هفته بعد، پلی بر روی دجله زدند و بساسیری سپاهیان خود را به سمت شرقی شهر برد و روز جمعه بیستم ذیقعد در مسجد رصافه، محله ای در سمت شرقی بغداد،^{۶۴} خطبه به نام فاطمیان خواندند.

عمید عراق که ریاست سربازان خلیفه را برعهده داشت نمی توانست با بساسیری بجنگد؛ زیرا شیعیان به سبب همدلی مذهبی و سنیان مقیم بغداد به سبب بیزاری از ستم سلجوقیان، هواخواه بساسیری بودند. با این همه در طول هفته

بعد، درگیری‌هایی بین سپاهیان خلیفه با یاران بساسیری روی داد. سرانجام، به رغم مخالفت عمید عراق که معتقد بود باید منتظر اقدامات طغرل ماند، ابن مسلمة وزیر به گروهی از شهریان اجازه داد که با بساسیری بجنگند. این گروه به سپاه بساسیری حمله کردند، اما شکست خوردند و گریختند و جمعی از نام‌آوران آنان در زیر دست و پای فراریان ماندند و به قتل رسیدند. در پی این شکست، ابن مسلمة به دارالخلافة گریخت و شهر دچار آشوب شد، غارت‌گران به غارت خانه‌ها پرداختند، بازارها را آتش زدند و سپس به محله‌ای که قصر خلیفه در آن بود حمله و آنجا را نیز غارت کردند.

در این هنگام، خلیفه قائم، لباس سیاه پوشید، برد منسوب به پیامبر را بر دوش انداخت، شمشیری به دست گرفت و همراه جمعی از افراد خاندان عباس و کنیزکان از قصر خارج شد. خدمت‌کارانی با شمشیرهای کشیده گرد آنان حلقه زدند. لوای خاندان عباس بر سر خلیفه برافراشته بود و قرآن‌هایی را بر نی نصب کرده بودند. خلیفه قصد داشت از «باب الفردوس» از دارالخلافة خارج شود، اما چون غارت‌گران را در بیرون قصر دید، بازگشت و به محلی مشرف بر محوطه بیرونی قصر رفت. عمید عراق به قریش پناه برده بود و قریش نزدیک دارالخلافة بود. ابن مسلمة بانگ برداشت و از قریش خواست که به محل استقرار خلیفه نزدیک شود و چون قریش چنین کرد، برای خلیفه و هم‌راهانش امان طلبید. قریش، پذیرفت و کلاه خود را به نشانه امان دادن به خلیفه به جایگاهی که خلیفه در آن بود، انداخت و چوب دستی خود را نیز به ابن مسلمة داد تا نشان دهد که به وی نیز امان داده است، آن‌گاه به نزد خلیفه رفت و به همراه او عازم اردوگاه خود شد. بساسیری آگاه شد که قریش خلیفه را در پناه خود گرفته است، به وی اعتراض کرد و سرانجام قرار شد ابن مسلمة وزیر را تحویل بساسیری دهند اما خلیفه نزد قریش بماند^{۶۵} و چون آن دو در مورد نحوه عمل با خلیفه با یکدیگر به توافق نرسیدند، بر آن شدند که تا حصول توافق، قائم خلیفه نزد پسرعموی قریش، مهارش عقیلی، که حاکم شهر حدیثه در شمال غربی بغداد برکنار فرات بود بماند. شهر حدیثه، قلعه‌ای محکم در جزیره‌ای در میان فرات داشت که آب این رود گرداگرد آن را فرا گرفته بود. ساکنان این شهر نیز در تشیع راسخ بودند، چندان که زمانی می‌خواستند عالمی علوی را که عمر نام داشت به قتل رسانند اما چون دانستند که او علوی

است، رهایش کردند.^{۶۶}

قریش و بساسیری بر همسر خلیفه که برادرزاده طغرل سلجوقی بود نیز دست یافتند. این زن را به یکی از بازرگانان دیندار بغداد سپردند که با پرداخت ده هزار دینار به قریش، خانه خود را از غارت محفوظ داشته بود.^{۶۷} این زن بعدها به نزد طغرل اعزام شد.^{۶۸} مخفی‌گاه مادر قائم نیز در پی شکوه این زن از گرسنگی، آشکار گردید و بساسیری او را در حجره‌ای جای داد، دو کنیزک را خدمت‌گزار او ساخت و برای هر سه تن جیره غذایی کافی تعیین کرد. مادر قائم نزدیک به نود سال سن داشت.^{۶۹} و با توجه به کهن‌سالی او، نوشته ابوالقاسم کاشانی مبنی بر این که بساسیری «مادر خلیفه را با کنیزکان بسیار به خانه نشاند و با او عشرت و قربت و مصاحبت می‌کرد»، شگفت‌انگیز می‌نماید.^{۷۰} همسر دیگر، دختر و نواده قائم که بعدها با عنوان المقتدی بامرالله جانشین خلیفه شد، پس از غارت دارالخلافة، سختی بسیار کشیدند؛ از بیم بساسیری پنهان شدند و همانند گدایان، در مساجد می‌خوابیدند و با تکدی روزگار می‌گذراندند تا این که به ابوالغنائم دشمن پیشین بساسیری پناه بردند. ابوالغنائم بن محلبان به همسر و دختر وزیر، ابن مسلمه نیز پناه داده بود و همه این پناهندگان را همراه خود از بغداد بیرون برد. بستگان خلیفه، سرانجام، شش ماه پس از بازگشت مجدد او به بغداد، نزد او آمدند؛ زیرا از برادرزاده طغرل که همسر جدید قائم بود بیم داشتند.^{۷۱}

رفتار بساسیری با مردان دستگیر شده، تفاوت داشت. عمید عراق را به قتل رساند.^{۷۲} و چون قریش، ابن مسلمه را تحویل او داد اگر چه وی را از هجوم مردم برای به قتل رساندنش رها نید، اما خود، او را مضروب ساخت، نکوهش کرد و زندانی نمود. بساسیری طلب بخشایش ابن مسلمه را نپذیرفت و تاکید کرد که وزیر که فردی دیوانی و دستار بند بود، فرمان به غارت و تخریب خانه‌های بساسیری و به اسارت بردن زنان و فرزندانش داد و اینک که به اسارت فردی نظامی درآمده، این امیر شمشیر بند، چگونه او را ببخشاید؟^{۷۳}

عصر چهارشنبه نهم ذیحجه، قریش، خلیفه قائم را به سمت غربی بغداد برد و از وی خواست که شب را در یکی از حجرات اطراف مرقد کاظمین به سر برد. خلیفه میلی به این کار نداشت و از دشمنی علویان خادم مشهد بیم داشت اما مجبور شد چنین کند و شب را در محلی خاک آلود به سر برد. بامداد روز عید او را بر هودجی

نشانده از بغداد بیرون بردند و روانه حدیثه ساختند.^{۷۴}

روز دهم ذیحجه، بساسیری در حالی که پرچم‌ها و نشانه‌های حکومتی خلفای فاطمی مصر در رکابش برافراشته بود، عازم برگزاری نماز عید قربان شد. خطبای شهر و اذان‌گویان، سپیدپوش شدند و شعار فاطمیان آشکار نمودند.

روز دوشنبه بیست و هشتم ذیحجه، ابن مسلمه را از زندان بیرون آوردند. لباس پشمین بر تن او پوشاندند، کلاهی قیفی شکل از چرم سرخ بر سرش نهادند، در گردنش، گردنبندی از پوست انداختند و او را سوار شتر کردند و در محلات غربی شهر در حالی گردانند که کسی با قطعه‌ای پوست مرتباً بر تن او می‌زد. وزیر این آیت از مصحف شریف را قرائت می‌کرد: *قل اللهم مالک الملک توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تدل من تشاء*^{۷۵} اما مردم، او را لعن می‌کردند و بد می‌گفتند، در کرخ، کهنه پاره بر سرش ریخته، آب دهان به صورتش انداختند و با این وضع او را تا برابر قصر خلیفه بردند، سپس به اردوگاه بساسیری باز آوردند، از شتر فرو آوردند و گاوی را کشتند و پوست آن کردند و بر تن وی کردند، شاخ‌های گاو را بر سر او نهادند و دو قلاب آهنین بر کتف او فرو کردند و او را در حالی به دار کشیدند که بساسیری را از انتقامجویی طغرل، بیم می‌داد. وی تا پایان روز بر دار بود و دست و پا می‌زد تا جان داد.^{۷۶}

ابن مسلمه در دوران وزارت دوازده ساله خود، بر شیعیان ستم کرد. موید فی‌الدین او را به تلاش برای نبش مرقده امام هفتم متهم می‌سازد،^{۷۷} به فرمان او در سال ۴۴۸ قمری، ابو عبدالله بن جلاب، پیشوای پارچه فروشان در محله باب الطاق بغداد، به جرم آشکار کردن باورهای شیعی خود به دار کشیده شد^{۷۸} و مردم کرخ و ادار شدند که با نصب پرچم‌های سیاه، شعائر عباسیان را برپا دارند و اذان، همانند سنیان بگویند و جمله «محمد و علی خیرالبشر» را که بر درخانه‌ها حک کرده‌اند، از بین ببرند. آن‌گاه فضایل خوانان اهل سنت وارد محله شدند و اشعاری در مدح صحابه خواندند. اصرار وزیر بر آزار شیعیان ادامه داشت و روزگار سختی بر آنان گذشت. در این میان، خانه‌ی شیخ طوسی، پیشوای امامیان، نیز غارت شد و هر چه در آن بود به یغما رفت، او گریخت و پنهان گردید.^{۷۹}

سنیان نیز از ابن مسلمه خشنود نبودند و او را مسؤول تصرف بغداد از سوی طغرل و تعدی و غارت‌گری ترکان می‌دانستند^{۸۰}، اما شیوه عمل بساسیری در کشتن

وزیر نشان‌گر آن است که نه آموزه‌های دینی، که تربیت خشن نظامی، راه‌نمای عمل او بود. بساسیری، خود در نامه‌ای به مستنصر، اذعان داشت که وزیر را به بدترین شکلی به قتل رسانده است.^{۸۱}

پس از انتقام‌جویی از وزیر، بساسیری به اوضاع بغداد سامان داد. از نحوه رفتار او با مردم گزارش‌چندانی در دست نیست. به نوشته ابن اثیر، او مستمری فقیهان را بی‌توجه به مذهب آنان پرداخت و از خود تعصب مذهبی نشان نداد.^{۸۲} هم‌کاری خطیب و حاجب خلیفه با وی^{۸۳} نشان‌گر آن است که وی توانسته بود به آن‌ها بفهماند که جز با دشمنانی چون ابن مسلمه، به دیگران آزاری نمی‌رساند. ابن جوزی نوشته که وی گروهی از مردم را دستگیر کرده شبانه در دجله غرق می‌کرد، همچنان که گروهی را که قصد کشتن او را داشتند به همین شیوه از میان برد^{۸۴}، اما نام و نشان این گروه‌ها جایی ثبت نشده است و از نوشته‌ی سبط ابن جوزی برمی‌آید که بساسیری عیارانی را که موجب آزار مردم شدند در دجله خفه کرد.^{۸۵} به رغم آن که بساسیری در دوازدهم صفر سال ۴۵۱ قمری، قاضی القضاة ابو عبدالله دامغانی و گروهی دیگر از بزرگان شهر را گرد آورد و از آنان برای مستنصر، بیعت گرفت^{۸۶} ذهبی و قلقشندی از خوش رفتاری او با مردم سخن گفته‌اند و تساهل مذهبی او را ستوده‌اند^{۸۷} که نشان می‌دهد رفتار بساسیری با مردم چندان خشن نبوده است. پیگیری سیاست تساهل مذهبی پس از خروج بساسیری از بغداد، به قصد تصرف واسط و بصره، از سوی پسرش ابوالبرکات انجام گرفت و وی کوشید که از اهل سنت که از خطبه خواندن به نام مستنصر ناراحت بودند، دلجویی کند.^{۸۸}

سلطه بساسیری بر بغداد تقریباً یکسال دوام آورد. در این مدت چهل خطبه به نام مستنصر خوانده شد^{۸۹} و سکه به نام خلیفه فاطمی ضرب گردید. این سکه‌ها را مستنصریه نام نهادند.^{۹۰} بساسیری، هم‌چنین جامه و لباس قائم و بُرد منسوب به پیامبر را که در بر قائم بود، برای مستنصر فرستاد و او را از این که در بغداد و نواحی دیگر، خطبه به نام او خوانده می‌شود، آگاه ساخت. مستنصر شاد شد و مجلس بزم آراست و به زنی ترانه‌خوان که این پیروزی را در دو بیت به نظم آورده بود و می‌خواند، زمینی سرسبز بخشید، و آن زمین به «ارض طَبَّالَه» معروف شد؛ اما برای یاری رساندن به بساسیری کاری نکرد. به نوشته مؤید، فرستادگان بساسیری چندان در مصر با سردی استقبال شدند که در حقانیت امامت مستنصر، شک کردند.^{۹۱} گفته

شده وزیر مستنصر، ابوالفرج مغربی از بساسیری خوش دل نبود و او را نزد خلیفه فاطمی به خودسری متهم کرده و مانع از آن شد که مصریان به بساسیری یاری رسانند.^{۹۲}

کوتاهی مصریان در یاری رساندن به بساسیری، فرجام شورش او را رقم زد. از نوشته مؤید برمی آید که مهارش عقیلی در برابر دریافت مالی گزاف، حاضر بود قائم خلیفه را به مصریان تحویل دهد؛ اما مستنصر حاضر نشد چنین کند و مهارش نیز قائم را تحویل طغرل داد.^{۹۳} خلیفه قائم پس از اسارت، از طغرل یاری خواست. به روایتی او را «فرستاده رب الارباب» خواند و بدو نوشت: «الله الله مسلمانی را دریاب که دشمن، غالب و مستولی شد و شعار قرامطه ظاهر گشت». ^{۹۴} هم چنین، به هنگام اقامت در عانه، شکایت نامه‌ای مشتمل بر شکوه از اسارت و دعا برای رهایی خود نوشت و به دست عربی بدوی داد تا به مکه برده بر کعبه بیاویزد.^{۹۵}

فرجام شورش

استغاثه خلیفه به طغرل، بی پاسخ نماند و او پس از کشتن برادر ناتنی خود ابراهیم ینال، در صدد برآمد که خلیفه را به بغداد بازگرداند و حاکمیت عباسیان را احیا نماید. او نامه‌ای به قریش نوشت و از وی خواست که برادر زاده‌اش، همسر خلیفه را نزد او بفرستد و ضمناً درباره خلیفه سخن گفت و خواست او را نیز به بغداد بازگردانند. قریش، فرستاده‌ای نزد بساسیری اعزام داشت و خواسته طغرل را به اطلاع او رساند و خود افزود که مستنصر، ششصد فرسنگ با ما فاصله دارد، شش ماه از فتح عراق به دست ما گذشته است و هیچ خبری از او نیست و فرستادگان ما پس از یک سال، بی هیچ پاسخی از وی نزد ما بازگشته‌اند، از این رو بجاست که خلیفه را به بغداد بازگردانیم و تابع او شویم. قریش، برادر زاده طغرل را به همراه فرستادگان خود نزد طغرل فرستاده بود و در شوال سال ۴۵۱ قمری، این سفیر که نجده نام داشت از نزد طغرل بازگشت و از سلطان سلجوقی نامه‌ای مشتمل بر بخشایش همه امرای عرب آورد، اما بساسیری استثنا شده بود. این سفیر خبر از تجمع سپاهیان طغرل در همدان و آمادگی او برای حمله به عراق داد. به رغم دریافت امان نامه، قریش بیم ناک شد و دستور بررسی چاه‌های صحرا را داد تا بتواند به آنجا بگریزد، سپس به بساسیری خبر داد. بساسیری، اسبان خود را از بغداد به

واسط برد و شروطنی برای بازگرداندن خلیفه به قدرت، تعیین کرد. او خواست که خود نایب خلیفه باشد و در خطبه فقط نام خلیفه ذکر شده از طغرل یاد نگردد. آن‌گاه چون از نزدیک شدن سپاه طغرل آگاه شد از یارانش در بصره، خواست به واسط بیایند تا به بغداد روند.

اما سیر حوادث بر تدبیر او پیشی گرفت. چون آوازه رسیدن طغرل، در بغداد منتشر و شهر دچار آشوب شد. خاندان بساسیری که با یکی از سرداران طغرل معاوضه شده، به بغداد آمده بودند^{۹۶} و نیز مردم کرخ، سوار بر زورق‌ها شدند و بر دجله به سوی جنوب عراق روان شدند. بسیاری از مردم برای عزیمت از بغداد، پیاده به راه افتادند. اعراب و اکراد به غارت‌گری پرداختند و اموال پیادگان را به یغما بردند. اعراب بنی‌شیبان نیز به کشتار مردم و غارت آنان پرداختند. در خود بغداد، وابستگان به بنی‌عباس و ساکنان محله باب‌البصره به محله کرخ حمله بردند، بازارها و خانه‌های آن محله را سوزاندند و در این میان، کتاب‌خانه شاپور بن اردشیر نیز یکسره در آتش سوخت.^{۹۷}

از سوی دیگر تدارکات قریش برای گریختن به صحرا نیز آماده شد و او برای حفظ خود و تحمیل شرایط خویشتن بر طغرل، از مهارش، زندان بان قائم، خواست که خلیفه را تحویل او دهد تا چیزی برای مذاکره با طغرل داشته باشد. مهارش که توقعات مالی وی از سوی مصریان برآورده نشده بود اعلام کرد که چون بساسیری به وعده‌های خود بدو عمل نکرده، پیمان خود با او و قریش را زیر پا نهاده و سوگند وفاداری به خلیفه خورده است. آن‌گاه به همراه خلیفه به راه افتاد و عازم بغداد شد که مجدداً به تصرف طغرل درآمده بود و سپاه او همه شهر، جز حوالی دارالخلافة را غارت کرده بودند. خلیفه روز دوشنبه بیست و پنجم ذی‌قعدة سال ۴۵۱ قمری، وارد بغداد شد و مورد استقبال طغرل قرار گرفت. طغرل از او اجازه خواست که به تعقیب بساسیری بپردازد.

در این هنگام، بساسیری در واسط به سر می‌برد و مشغول گرد آوردن غله و تدارکات بود و چون شنید که طغرل وارد بغداد شده است، نامه‌ای به دبیس مزیدی نوشت و از او خواست که اعراب را گرد آورد تا مجدداً به نبرد برخیزند. چون بساسیری پس از تصرف بغداد موجبات رضایت خاطر او را فراهم نیاورده بود،^{۹۸} دبیس به یاری او نرفت؛ اما کار بساسیری چندان آشفته بود که به ناچار به دبیس پناه

برد و او نیز پناهنش داد. آن دو هنوز نمی‌دانستند چه بکنند که با سپاهیان اعزامی از سوی طغرل روبرو شدند. مذاکره دبیس با فرمانده سپاه اعزامی ثمربخش نبود و چون او و بساسیری خواستند بگریزند، با یورش آنان مواجه شدند. دبیس خود را از معرکه نجات داد و از قبایل عرب ناحیه خواست که به کمک آنان بیایند، اما کسی به یاری آنان نیامد. بساسیری به جنگ پرداخت و درمیانه نبرد، تیری به اسب او خورد، وی خواست که با بریدن بند چرمین، اسب زخمی را از تحمل وزن بر گستوان برهاند اما نتوانست چنین کند و از اسب بر زمین افتاده، زخمی شد، در این هنگام به وی هجوم آوردند او را کشتند و سرش را به همراه پنج دینار که در جیبش یافتند، نزد طغرل آوردند. طغرل نیز سر را به بغداد فرستاد که در آن شهر بر نیزه کرده با کوس و کرنا و هم‌راهی زنان آوازه خوان گرداندند و سپس در برابر دارالخلافه آویختند.^{۹۹}

دبیس به بطائح (خورهای جنوب عراق) گریخت، خانواده بساسیری به همراه دبیس نجات یافتند اما فرزندان دبیس، اسیر سپاهیان طغرل گردیدند. ابوالبرکات، پسر بساسیری به حلب رفت، میانه طغرل و دبیس را اصلاح کردند و او فرزندان و برادر دبیس را آزاد نمود و دبیس نیز به واسطه نزد طغرل رفت و همراه او به بغداد آمد. ۱۰۰ قریش بن بدران عقیلی نیز به نصیبین رفت و در همان جا به سال ۴۵۳ قمری، بر اثر ابتلا به طاعون درگذشت.^{۱۰۱}

پی آمدهای شورش

اسارت یک‌ساله، روحیه قائم خلیفه را تغییر داد. وی که ابتلا به این اسارت را پادافره گناهان خود می‌دید، تغییر روش داد. دیگر بر بستر نمی‌خوابید، استراحتش بر سر سجاده بود و از هیچ کس انتقام نگرفت.^{۱۰۲} به هنگام تصرف بغداد از سوی بساسیری، دارالخلافه غارت شد و اشیاء موجود در آن در اختیار غارت‌گران که از مردم بغداد بودند، قرار گرفت. نوشته‌اند که قائم به مصادره آن کالاها اقدام نکرد و هرچه از متاع پیشین به دستش می‌افتاد، با پرداخت پول، باز می‌خرید.^{۱۰۳} این تحول روحی به تغییر مناسبات خلیفه و سلطان، یاری رساند. پس از سرکوب شورش بساسیری، پیوند میان طغرل و قائم این‌گونه سامان یافت که خلیفه به پیشوایی دینی مسلمانان بسنده کرده، اداره امور دنیوی آنان در اختیار سلطان قرار

گیرد. جهاد با دشمنان دین خدا، حفظ امت از تجاوز آنان و نیز مبارزه با بدعت‌ها نیز از جمله اموری بود که بر عهده‌ی سلطان قرار گرفت. سلطانی که با دریافت لقب «ملک المشرق و المغرب» از خلیفه، حاکمیتش مشروع تلقی می‌شد. از سوی دیگر فاطمیان نیز واپسین فرصت خود برای سیطره یافتن بر عراق را از دست دادند، از آن پس راه زوال پیمودند و به سال ۵۶۷ قمری، حاکمیت آنان بر مصر پایان گرفت و حال آن‌که خلافت عباسی، پس از سرکوب شورش بساسیری، بیش از دو سدهٔ دیگر دوام آورد.

شیعیان و شورش بساسیری

آزارهای ابن مسلمه، وزیر قائم در نخستین ماه‌های آغاز شورش بساسیری که منجر به فرار شیخ طوسی از بغداد و برهم خوردن حوزهٔ علمی او در این شهر گردید، هم‌دلی شیعیان مقیم بغداد را با شورش بساسیری در پی داشت و آنان در ابراز این هم‌دلی چندان پیش رفتند که پس از ورود بساسیری به بغداد، به رغم ناهم‌آهنگی مذهبی با خلفای فاطمی مصر، پرچمی سپید در میانه‌ی کرخ برافراشتند و نام مستنصر بر آن نوشتند^{۱۰۴} و چنان‌که دیدیم فرصت یافتند و به محلهٔ سنی نشین باب‌البصره حمله کردند و بیشتر خانه‌های آن را خراب نمودند. این شیعیان، پس از سرکوب شورش بساسیری با دشواری‌های فراوان روبرو شدند، سنیان بغداد با آنان درگیر شدند و خانه‌های بسیاری را در محله‌ی کرخ ویران کردند و بسیاری از ساکنان آن محله برای نجات جان خود مجبور به فرار از بغداد شدند. غارت محله‌ی کرخ با آتش زدن کتاب‌خانه و دارالعلم شاپور بن اردشیر همراه شد و نسخ نفیس کتب موجود در آن به یغما رفت. با این همه، از آن‌جا که این‌گونه ماجراها، بخشی از زندگانی ساکنان کرخ در زیر سلطهٔ عباسیان بود، باید گفت که سرکوب شورش بساسیری تغییری جدی در وضع سیاسی و اجتماعی شیعیان بغداد فراهم نیاورد. بنی مزید، امرای شیعی حاکم بر منطقه‌ای که بعدها حلهٔ مرکز آن گردید، هم‌چنان حکومت خود را حفظ کردند و درگیری شیعیان بغداد با سنیان پس از فترتی چند ساله مجدداً آغاز گردید.^{۱۰۵} بنابراین به نظر می‌رسد مهاجرت شیخ طوسی، از بین رفتن حوزه علمی او در بغداد، و آتش گرفتن و نابود شدن کتاب‌خانه و دارالعلم شاپور در کرخ و خسران فرهنگی ناشی از این وقایع، مهم‌ترین

پی آمد شورش بساسیری برای شیعیان بود.

پانوشت‌ها

- ۱ - خلافت: ۴۲۲ - ۴۶۷ قمری
- ۲ - در گذشته سال ۴۶۳ قمری
- ۳ - خطیب، ۳۹۹/۹
- ۴ - سلطنت: ۳۷۹ - ۴۰۳
- ۵ - ابن خلکان، ۱۹۲/۱
- ۶ - سمعانی، ۲۱۸/۲
- ۷ - شوشتری، ۴۲۸
- ۸ - ابن اثیر، ۴۳۶/۹ - ۴۳۷
- ۹ - سلطنت: ۴۱۶ - ۴۳۵ قمری
- ۱۰ - سلطنت: ۴۳۵ - ۴۴۰ قمری
- ۱۱ - سلطنت: ۴۴۰ - ۴۴۷ قمری
- ۱۲ - ابن اثیر، ۵۸۸/۹ - ۵۸۹
- ۱۳ - یاقوت، ۳۱۷/۱ - ۳۱۸
- ۱۴ - ابن اثیر، ۵۵۵/۹ - ۵۵۶
- ۱۵ - همان، ۵۹۶/۹
- ۱۶ - همان، ۵۹۷/۹ - ۵۹۸
- ۱۷ - همان، ۶۰۱/۹ - ۶۰۲
- ۱۸ - خلافت: ۴۲۷ - ۴۸۷ قمری
- ۱۹ - ابن اثیر، ۶۰۷/۹ - ۶۰۸
- ۲۰ - خطیب، ۴۰۰/۹
- ۲۱ - ابن العبری، ۹۸
- ۲۲ - المؤید، ۷۷، ۹۴ - ۹۵
- ۲۳ - ابن اثیر، ۶۱۰/۹
- ۲۴ - سبط ابن جوزی، ۶
- ۲۵ - بنداری، ۹؛ ظهیرالدین نیشابوری، ۱۸؛ راوندی، ۱۰۵؛ ابن طقطقی، ۲۹۳؛ ابراهیم حسن، ۲۷/۴

- ۲۶- ابن اثیر، ۶۰۸/۹
- ۲۷- همان، ۶۱۱/۹-۶۱۳
- ۲۸- ابن عمرانی، ۱۵۳
- ۲۹- محفوظ، ۱۴۰؛ سماوی، ۲۹-۳۰
- ۳۰- کتاب الحوادث، ۱۸۱-۱۸۴؛ ابن فوطی، ۷۰-۸۰
- ۳۱- المؤید، ۹۶
- ۳۲- ابن اثیر، ۵۹۳/۹
- ۳۳- یاقوت، ۳۴/۳
- ۳۴- المؤید، همانجا
- ۳۵- اتابکی، ۱۱/۵-۱۲
- ۳۶- ابن اثیر، ۶۱۳/۹
- ۳۷- سبط ابن جوزی، ۱
- ۳۸- همان، ۹-۱۰
- ۳۹- المؤید، ۱۲۴
- ۴۰- سبط ابن جوزی، ۱۲
- ۴۱- ابن اثیر، ۶۱۳/۹، ۶۲۶؛ سبط ابن جوزی، ۸، ۱۱، ۱۶
- ۴۲- ابن اثیر، ۶۱۴/۹-۶۱۵؛ ابن الجوزی، ۳۸۵/۹
- ۴۳- المؤید، ۱۷۱، ۱۷۵؛ ذهبی، ۲۰۴/۱
- ۴۴- سبط ابن جوزی، ۱۱
- ۴۵- همان، ۱۲
- ۴۶- همان، ۱۳
- ۴۷- ابن اثیر، ۶۲۹/۹-۶۳۰
- ۴۸- همان، ۶۳۰؛ سبط ابن جوزی، ۲۱
- ۴۹- ابن الجوزی، ۳۹۲/۹-۳۹۳؛ ابن اثیر، ۶۳۷/۹
- ۵۰- ابن اثیر، ۶۳۳/۹-۶۳۴؛ ابن الجوزی، ۳۹۳/۹-۳۹۴
- ۵۱- سبط ابن جوزی، ۲۳
- ۵۲- المؤید، ۱۷۵-۱۷۶
- ۵۳- ابن اثیر، ۶۳۹/۹

- ۵۴- سبط ابن جوزی، ۳۱
- ۵۵- ابن اثیر، ۶۴۰/۹
- ۵۶- سبط ابن جوزی، همان‌جا
- ۵۷- ابن عمرانی، ۱۵۷
- ۵۸- سبط ابن جوزی، ۳۱-۳۲
- ۵۹- همان، ۳۳؛ بنداری، ۱۵؛ ابن اثیر، ۶۴۰/۹
- ۶۰- یاقوت، ۴۹۵/۲
- ۶۱- خطیب، ۴۰۱/۹؛ ابن جوزی، ۴۰۵/۹
- ۶۲- ابن اثیر، ۶۴۱/۹
- ۶۳- ابن الجوزی، ۴۰۵/۹؛ سبط ابن جوزی، ۳۷
- ۶۴- یاقوت، ۴۶/۳-۴۷
- ۶۵- ابن الجوزی، ۴۰۶/۹-۴۰۷؛ ابن اثیر، ۶۴۱-۶۴۲
- ۶۶- یاقوت، ۲۳۰/۲
- ۶۷- ابن اثیر، ۶۴۳/۹؛ ابن الجوزی، ۴۰۷/۹، ۵۷۹
- ۶۸- ابن العبری، ۱۰۴
- ۶۹- ابن اثیر، ۶۴۳/۹
- ۷۰- کاشانی، ۱۰۸
- ۷۱- ابن الجوزی، ۴۳۱/۹-۴۳۲
- ۷۲- ابن اثیر، ۶۴۴/۹
- ۷۳- ابن الجوزی، ۴۰۷/۹؛ سبط ابن جوزی، ۴۰
- ۷۴- ابن الجوزی، ۴۰۸/۹
- ۷۵- آل عمران، ۲۶
- ۷۶- ابن الجوزی، ۴۰۸/۹-۴۱۰، ۴۱۷؛ ابن اثیر، ۶۴۴/۹
- ۷۷- المؤید، ۵۶
- ۷۸- ابن الجوزی، ۳۸۵/۹
- ۷۹- همان، ۴۸۳/۹، ۴۸۵؛ ابن اثیر، ۶۳۷/۹-۶۳۸
- ۸۰- ابن اثیر، ۶۴۱/۹
- ۸۱- سبط ابن جوزی، ۴۹

- ۸۲- ابن اثیر، ۶۴۳/۹
- ۸۳- ابن الجوزی، ۴۰۹/۹ - ۴۱۰
- ۸۴- همان، ۴۱۰/۹
- ۸۵- سبط ابن جوزی، ۴۳
- ۸۶- ابن الجوزی، ۴۱۷/۹
- ۸۷- قلقشندی، ۳۴۰/۱؛ ذهبی، العبر، ۲۲۱/۳ - ۲۲۲
- ۸۸- سبط ابن جوزی، ۴۹
- ۸۹- مقریزی، ۳۵۶/۱
- ۹۰- سبط ابن جوزی، ۴۳
- ۹۱- المؤید، ۱۸۲
- ۹۲- سبط ابن جوزی، ۵۲ - ۵۳
- ۹۳- المؤید، ۱۸۳
- ۹۴- ظهیرالدین نیشابوری، ۲۰؛ راوندی، ۱۰۸؛ کاشانی، ۱۰۸
- ۹۵- ابن الجوزی، ۴۰۸/۹
- ۹۶- سبط ابن جوزی، ۴۳، ۴۵
- ۹۷- ابن اثیر، ۱۰ - ۷ / ۸
- ۹۸- سبط ابن جوزی، ۴۳، ۴۵
- ۹۹- ابن الجوزی، ۴۱۹/۹ - ۴۲۶؛ ابن اثیر، ۶۴۶/۹ - ۶۵۰
- ۱۰۰- ابن الجوزی، ۴۲۶/۹ - ۴۲۷
- ۱۰۱- ابن خلکان، ۲۶۷/۵
- ۱۰۲- ابن الجوزی، ۴۲۷/۹
- ۱۰۳- سیوطی، ۴۷۶
- ۱۰۴- ابن الجوزی، ۴۰۶/۹
- ۱۰۵- همان، ۴۶۱

کتاب شناسی

- ابن الاثیر، عزالدین علی، الكامل فی التاریخ، بیروت، ۱۳۸۶ قمری، / ۱۹۶۶ م.
 ابن الجوزی، ابوالفرج عبدالرحمن، المنتظم فی تواریخ الملوک و الامم، حقیقه
 الاستاذ سهیل زکار، بیروت، ۱۴۱۵ هـ / ۱۹۹۵ م.
 ابن خلکان، شمس الدین احمد، وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، تحقیق احسان
 عباس، بیروت، دارالثقافة، بی تا.
 ابن الطقطقی، محمد بن علی، الفخری، بیروت، ۱۴۰۰ قمری، / ۱۹۸۰ م.
 ابن العبری، ابوالفرج جمال الدین، تاریخ الزمان، بیروت، ۱۹۹۱ م.
 ابن عمرانی، محمد بن علی، الانباء فی تاریخ الخلفاء، به اهتمام تقی بینش،
 مشهد، ۱۳۶۳.
 ابن الفوطی، الحوادث الجامعه و التجارب النافعه فی المائة السابعة، بیروت، ۱۴۰۷
 هـ / ۱۹۸۷ م.
 اتابکی، جمال الدین یوسف بن تغری بردی، النجوم الزاهره فی ملوک المصر و
 القاهره، قاهره، بی تا.
 بنداری، فتح بن علی، تاریخ دولة آل سلجوق، به کوشش سید محمد عزاوی،
 قاهره، ۱۹۷۴ م.
 حسن، ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۴، ترجمه عبدالحسین بینش،
 تهران، ۱۳۷۴، موسسه فرهنگی آرایه.
 خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی، تاریخ بغداد او مدینه السلام، قاهره،
 ۱۳۴۹ هـ / ۱۹۳۱ م.
 ذهبی، شمس الدین، دول الاسلام، حیدرآباد دکن، ۱۳۳۷ قمری،
 — العبر فی خبر من غیر، به تحقیق فواد سید، کویت، ۱۹۶۱ م.
 راوندی، محمد بن علی بن سلیمان، راحة الصدور و آیه السرور در تاریخ آل
 سلجوق، به تصحیح محمد اقبال، تهران، ۱۳۶۴.
 سبط بن الجوزی، شمس الدین یوسف بن قزاوغلی، مرآة الزمان فی تاریخ
 الاعیان، به کوشش علی سویم، آنقره، ۱۹۶۸ م.
 سماوی، شیخ محمد، وشائج السراء فی شأن سامراء، نجف، ۱۳۶۰ قمری،
 سمعانی، ابوسعید، عبدالکریم، الانساب، حیدرآباد، ۱۳۸۳ هـ / ۱۹۶۳ م.

- سیوطی، جلال‌الدین، تاریخ الخلفاء، بیروت، ۱۴۰۶ هـ / ۱۹۸۶ م.
- شوشتری، قاضی نورالله، مجالس المؤمنین، طهران، ۱۲۹۹ قمری،
ظهیرالدین نیشابوری، سلجوقنامه، تهران، ۱۳۳۲.
- قلقشندی، احمد بن عبدالله، مآثر الانافة فی معالم الخلافة، تحقیق عبدالستار
احمد فراج، کویت، ۱۹۸۵ م.
- کاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن علی، زبدة التواریخ (بخش فاطمیان و نزاریان)، به
کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، ۱۳۶۶.
- محفوظ، حسین علی، «سامراء فی المراجع العربیه»، موسوعة العتبات المقدسه،
قسم سامراء، الفها جعفر الخلیلی، بغداد، بی‌تا.
- مقریزی، تقی‌الدین احمد، کتاب المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار المعروف
بالخطط المقریزية، قاهره، ۱۹۸۷ م.
- مؤید، سیره مؤید فی‌الدین داعی‌الدعاة، به تحقیق محمد کامل حسین، قاهره،
۱۹۴۹ م.
- ناشناخته، کتاب الحوادث، حقه‌الدکتور بشار عواد معروف، الدکتور عماد
عبدالسلام رؤوف، بیروت، ۱۹۹۷ م.
- یاقوت الحموی، معجم البلدان، بیروت، ۱۴۰۸ هـ / ۱۹۸۸ م.